

این شعر زیبا و بسیار نو آورانه در سایت اسپرینچو (بلیغ بلبل دیرمان)
از شعری خودم "علی میرافغانی" دیدم.....
امیدوارم از خواندن آن مثل من کیف کنید: شعر سر از قصه و کوشیل است.

آسمان ، ضیئ شب بود
رفتم از خانه بیرون
گفتش هایم گلی شد.

باد بر خاست
دختر از دستم افتاد
رد پای مرا بُرد...

رو بروی صبر افغانی یک مغازه
جیب هایم را نگاهم ؛
صندل سوراخ روی زمین ریخت

باز گشتم به خانه
دخترم روی قالی رها بود
باز کردم : عزت خانه با چشم هایم سخن گفت.
کتاب بعد یک شب ضیئ بر دفترم ریخت.....